

عهدی الظالمین».^{۱۳} در همین رابطه در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَذَبَ نَبِيَّهٖ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ [...] ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيُسَوِّسَ عِبَادَهُ،^{۱۴} خداوند عزوجل [ابتدا] پیامبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد [...] سپس امر دین و امت را به او سپرد تا بندگانش را اداره و تدبیر کند.» ولی فقیه نیز که نائب عام امامت است باید بالاترین مراتب ممکن عدالت فردی را دارا باشد. و باز از همین باب است که در اسلام برای امامت در همه مراتبش، حتی امامت نمازجماعت، شرط عدالت لحاظ شده است. تجلی و ظهور عدالت فردی در مداومت بر انجام احکام الهی است که خود نظم دهنده قوای بشری است.

عدالت و جمهوریت

بسط عدالت یک تکلیف کلان است، تکلیف کلان، تکلیفی است که انجام آن از عهده یک فرد به تنهایی خارج است و برای تحقق آن به انضمام اراده جامعه نیاز است؛ بنابراین عدالت فردی مقدمه عدالت اجتماعی است و بدون آن ارزشی نخواهد داشت. همان‌گونه که قرآن تأکید کرده است که هدف انبیا این است که مردم، یعنی همه جامعه، قیام به قسط کنند؛^{۱۵} بنابراین همراهی مردم شرط تحقق این تکلیف، یعنی برترین و والاترین مأموریت دینی است.

اینجاست که اهمیت نقش مردم و جایگاه مردم در حکومت دینی معلوم می‌شود؛ برخلاف فلسفه‌های سیاسی مدرن که نقش مردم را در مشروعیت، یعنی اولین قدم حاکمیت و مرحله پیش از قدرت لحاظ می‌کنند، در فلسفه سیاسی اسلام مردم هستی و هدف حاکمیت‌اند، این‌گونه نیست که مردم مشروعیت بخش قدرت طلبی گروه حاکم باشند، و نیاز حاکمان به مردم در همین امر خلاصه شود، بلکه در تمام مراحل حکومت و سیاست این عموم مردم‌اند که باید مرکز توجه سیاست و حاکمیت باشند، امیرالمؤمنین (ع) در نامه به مالک اشتر این مهم را مورد توجه قرار می‌دهند: «لِيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَجْمَعُهَا لِطَاعَةِ الرَّبِّ وَرِضَى الْعَامَّةِ»^{۱۶} باید محبوب‌ترین امور نزد تو میانه‌ترین آن‌ها در حق و جامع‌ترین نسبت به طاعت پروردگار و رضایت عموم مردم باشد.»

باید توجه داشت که اجرای عدالت یک رفتار اجتماعی است و به اراده جمعی نیاز دارد، بدون چنین اراده‌ای برترین افراد بشریت و عادل‌ترین آن‌ها هم توان اجرای عدالت را نخواهند داشت، همان‌گونه که علی (ع) که خود نماد و تجلی تام عدالت است، فرصت اجرای برخی از موارد عدالت را نیافتند، چنان‌که در حدیثی که کلینی آن را روایت کرده است، به حدود سی مورد از این موارد اشاره فرموده، که اگر بنای اجرای آن‌ها در آن شرایط اجتماعی می‌داشت، امکان حفظ حاکمیت برای او باقی نمی‌ماند.

نکته مهم دیگری که از این روایت فهمیده می‌شود، این است که حاکمیت همان‌طور که نماد و تجلی اراده جمعی جامعه است، یگانه بستر تحقق عدالت نیز هست، به‌گونه‌ای که بانبود حکومت حق و عدل، امکان اجرای سایر مراتب عدالت نیست، چنان‌که حضرت زهرا (س) در خطبه فدکیه فرمانبری از امامت حتی اهل بیت (ع) را مایه نظم بخشی ملت،^{۱۷} و در خطبه نساء دوری از حکومت علی (ع) را موجب هرج و مرج عمومی استبداد ظالمین می‌شمارند؛^{۱۸} از این روست که می‌توان بلکه باید در مقام تراحم بین حفظ نظام و سایر موارد عدالت، حفظ نظام را مقدم کرد. به دیگر سخن، باید مراقب بود اجرای یک عدالت موجب انهدام یک عدالت بزرگ‌تر نشود.

عدالت اجتماعی در سه مرحله خلاصه می‌شود: عدل در مرتبه پیش از حکومت، عدل در حکومت و عدل در مرتبه بعد از حکومت. عدل پیش از حکومت تشکیل حکومت عدل است و در این مرحله همه جامعه